

دو زن جوان به من گفتند پیرمرد را بکش!

28 فروردین 1401

ساعت ۱۱:۳۰ صبح روز پنجشنبه ۲۵ فروردین، مرد ۶۰ ساله‌ای در حال عبور از خیابانی در منطقه نازی‌آباد بود که ناگهان پسری جوان راه را بر او مسدود کرد.

به گزارش همشهری آنلاین، مرد میانسال قبل از آنکه بتواند واکنشی نشان دهد، پسر ناشناس با چاقویی که در دست داشت چندین ضربه به او زد و متواری شد و مرد میانسال هم به‌خاطر شدت جراحات وارده روی زمین افتاد. رهگذران و کسبه که شاهد ماجرا بودند بلافاصله با اورژانس و پلیس تماس گرفتند. اما وی دقایقی پس از انتقال به بیمارستان فوت کرد.

در ادامه موضوع این جنایت از سوی مأموران کلانتری ۱۳۰ نازی‌آباد به بازپرس محمدرضا صاحب‌جمعی اعلام شد و تیم جنایی با حضور در محل جنایت و بیمارستان تحقیقاتشان را آغاز کردند. در بازرسی از جیب‌های مقتول مدارک شناسایی او به‌دست آمد و مشخص شد که وی ساکن همان خیابان بوده و برای خرید از خانه خارج شده است.

دستگیری ۳۰ دقیقه بعد از جنایت

با توجه به اظهارات شاهدان و بازبینی دوربین‌های مداربسته اطراف محل حادثه، هویت متهم و محل زندگی او شناسایی شد. اما زمانی که مأموران به مقابل خانه او رسیدند، متهم اقدام به پرتاب چاقویی که با آن جنایت را مرتکب شده بود، کرد.

در ادامه مأموران، موفق به دستگیری متهم ۲۸ ساله در پشت‌بام خانه محل سکونتش شدند و زمانی که قصد انتقال متهم به خودروی پلیس را داشتند، عده‌ای از شاهدان که ناظر جنایت بودند، به سمت قاتل حمله کرده و قصد کتک زدن او را داشتند، از آنجایی که احتمال متواری شدن متهم مطرح بود با شلیک تیرهوایی، جمعیت متفرق و متهم به کلانتری ۱۳۰ نازی‌آباد منتقل شد.

در معاینات اولیه متخصصان [پزشکی قانونی](#) اعلام کردند که متهم دچار توهّم شدید بوده و برای درمان باید به مراکز روانی منتقل شود.

به‌دنبال نظریه متخصصان پزشکی قانونی و به دستور بازپرس شعبه ششم دادرسی امور جنایی تهران، متهم جوان به مرکز روانی منتقل شد تا تحت درمان قرار گیرد.

گفت‌وگو با متهم

شایان، بسختی صحبت می‌کرد. بعد از بیان یک جمله، جمله دیگری را می‌گوید که نقض جمله اول است. او لیسانس معماری دارد و به همراه خانواده‌اش در نازی‌آباد ساکن است.

چه شد که تصمیم به قتل گرفتی؟

مدت‌هاست که [ماری جوانا](#) مصرف می‌کنم و روز حادثه بی‌هدف از خانه بیرون آمدم. من همیشه با خودم چاقو حمل می‌کنم.

چرا با خودت چاقو حمل می‌کنی؟

از ترس اینکه اشباح و ارواح به من آسیب برسانند.

بعد چه اتفاقی افتاد؟

در خیابان در حال پرسه زدن بودم که یک دفعه چهره دو زن جوان را دیدم. زن‌های جوان به من گفتند، آقای که از مقابل می‌آید را با چاقو بزن. به مقابل نگاه کردم و مرد میانسالی را دیدم که در حال عبور از خیابان بود.

داشتم به آنها نگاه می‌کردم و صدای دو [زن](#) جوان مدام در گوشم می‌پیچید و من را تشویق می‌کردند که مرد میانسال را با چاقو بزنم. من هم دستور آنها را اجرا کردم، اگر دستورشان را اجرا نمی‌کردم، آنها مرا اذیت می‌کردند.

پس تو به دستور آنها دست به قتل زدی؟

نه، به دستور آنها نبود. وقتی داشتم از خیابان عبور می‌کردم، صدای [مادر](#)م در ذهنم پیچید که به من گفت آقای که از مقابل می‌آید را با چاقو بزن. به من گفت اگر او را زنی، او تو را اذیت می‌کند. به خاطر حرف‌های مادرم این کار را کردم. صداهایی که در ذهنم می‌شنیدم به من دستور قتل دادند.